

جرم بله متهم نه



جواد درویشوند*



پیمان حاج محمود عطار*

درآمد:

یکی از نکات مهم و درعین حال گاه مغفول در تحقیقات مقدماتی، تفکیک میان وقوع جرم و انتساب جرم به متهم است. وقوع یک رفتار مجرمانه، به تنهایی برای ادامه تعقیب شخصی که به عنوان متهم معرفی شده، کافی نیست؛ بلکه باید میان رفتار مجرمانه و شخص مورد تعقیب، رابطه اثباتی لازم برقرار شود. ممکن است سرقتی واقع شده باشد، سندی جعل شده باشد، مالی موضوع خیانت قرار گرفته باشد یا شخصی مورد ضرب و جرح واقع شده باشد؛ اما پس از انجام تحقیقات مشخص شود که دلیل کافی برای انتساب آن رفتار به متهم وجود ندارد. در چنین وضعیتی، نمی‌توان صرفاً با این استدلال که «جرمی واقع شده است» به تعقیب متهم ادامه داد. احراز وقوع جرم و احراز انتساب آن به متهم، دو امر متفاوت و مستقل در فرآیند اثبات کیفری هستند. ماده ۲۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری این تفکیک را به روشنی در معیار صدور قرار جلب به دادرسی و قرار منع تعقیب منعکس کرده است. براساس این ماده هرگاه عمل ارتكابی جرم باشد و ادله کافی برای انتساب جرم به متهم وجود داشته باشد، قرار جلب به دادرسی صادر می‌شود؛ و هرگاه عمل ارتكابی جرم نباشد یا ادله کافی برای انتساب جرم به متهم وجود نداشته باشد، قرار منع تعقیب صادر خواهد شد. از این منظر قرار منع تعقیب رامی‌توان بردو مبنای اصلی تحلیل کرد:

فقدان وصف مجرمانه عمل و فقدان یا عدم کفایت ادله برای انتساب جرم به متهم. در مبنای دوم نیز ممکن است وقوع جرم احراز شده باشد، اما شخص مورد تعقیب، به دلیل فقدان ادله کافی، قابل انتساب کیفری شناخته نشود.

۱- وقوع جرم مساوی با مجرم بودن متهم نیست:

یکی از خطاهای مهم در فرآیند کیفری، یکی دانستن «وقوع جرم» با «ارتکاب جرم توسط متهم» است. در واقع در هر پرونده کیفری دست کم دو پرسش اساسی باید از یکدیگر تفکیک شوند:

نخست: آیا رفتار مجرمانه ای واقع شده است؟
دوم: آیا این رفتار توسط متهم ارتکاب یافته است؟ پاسخ مثبت به پرسش نخست، الزاماً پاسخ مثبت به پرسش دوم نیست. برای مثال اگر وقوع جعل در یک سند به نحو قابل قبول احراز شود، این امر به خودی خود ثابت نمی‌کند که شخص «الف» جاعل سند بوده است. برای انتساب جعل به «الف» باید ادله‌ای وجود داشته باشد که رابطه میان رفتار مجرمانه و شخص مورد تعقیب را اثبات کند. بنابراین ممکن است نتیجه تحقیقات چنین باشد: جرم واقع شده است؛ اما ارتکاب آن توسط متهم اثبات نشده یا ادله موجود برای انتساب جرم به وی کافی نیست. در این وضعیت آن چه منتفی می‌شود لزوماً «وقوع جرم» نیست؛ بلکه امکان انتساب کیفری آن به متهم در مرحله تحقیق است.

ادامه در صفحه در صفحه ۴

آفتاب حقوقی

سه شنبه ۲۴ شهریورماه ۱۴۰۵ سال اول شماره ۴۵

سوالات حقوقی را برای ما بفرستید

شما به طرق زیر می‌توانید با آفتاب حقوقی ارتباط بگیرید

۱- ایمیل aftab.yz@gmail.com

۲- واتساپ- بله- تلگرام ۹۱۲۲۹۹۱۷۹۶

برای رعایت حال مخاطبانی که به هیچ یک از موارد بالا دسترسی ندارند تلفن ۰۲۱-۸۸۳۲۸۷۴۳ و ۰۹۱۳۱۵۱۵۲۱۰ (ساعت ۱۷ لغایت ۲۱) پاسخگو هستیم.

روابط عمومی آفتاب حقوقی

پایان عصر بی‌طرفی شرکت‌های چند ملیتی:

جهانی‌شدن در تله تعارض

اثر می‌گذارد. بخش مهمی از این قدرت از مرکزیت دلار و جایگاه آمریکا در نظام مالی جهانی ناشی می‌شود. چین اکنون در حال ساختن مدلی متفاوت از قدرت فراسرزمینی است.

از مقاومت حقوقی تا رقابت حقوقی

چین سابقه اعمال فراسرزمینی قوانین توسط قدرت‌های خارجی را بخشی از تجربه تاریخی تحقیر خود می‌داند. پکن نیز بارها تحریم‌ها و کنترل‌های صادراتی آمریکا را نمونه‌ای از اعمال قدرت خارج از مرزهای ملی معرفی کرده است. باین حال، سیاست چین دیگر صرفاً مقاومت در برابر این روند نیست. پکن به تدریج وارد مرحله‌ای شده که می‌توان آن را برون‌مرزی‌سازی رقابتی قانون (Competitive Extraterritoriality) نامید: توسعه ابزارهای حقوقی برای اثرگذاری بر رفتار شرکت‌ها، افراد و فعالیت‌هایی که خارج از قلمرو چین قرار دارند.

قوانین ضد تحریمی چین (Anti-Foreign Sanctions Laws) نمونه روشنی از این وضعیت‌اند. چین از سال ۲۰۲۱ به تدریج سازوکارهایی برای مقابله با تبعیت از تحریم‌های خارجی ایجاد کرده و دامنه این قوانین را گسترش داده است. نسخه‌های جدید این مقررات می‌توانند تبعیت شرکت‌های خارجی از تحریم‌هایی را که علیه نهادهای چینی تبعیض‌آمیز تلقی می‌شوند، ممنوع کنند. این قوانین از جهاتی به قانون انسداد اتحادیه اروپا (EU Blocking Statute) شباهت دارند، اما ممکن است دامنه گسترده‌تری داشته باشند.

در نتیجه، یک شرکت ممکن است با یک انتخاب ناممکن روبه‌رو شود: اگر از تحریم آمریکا تبعیت کند، ممکن است در چین با مسئولیت حقوقی مواجه شود؛ و اگر از آن تبعیت نکند، ممکن است در معرض مجازات آمریکا قرار گیرد. در چنین شرایطی، مفهوم سنتی «بی‌طرفی» شرکت‌های چند ملیتی عملاً معنای خود را از دست می‌دهد.

مسئله‌ساز شدن رعایت قانون آمریکا در چین

پرونده JPMorgan Chase و Citigroup نمونه‌ای عینی از همین تعارض است. این دو بانک آمریکایی در دادگاه‌های چین با دعاوی مربوط به مسدود کردن دارایی‌های یک معامله‌گر نفتی چینی تحریم‌شده روبه‌رو شده‌اند. این اقدام بر اساس دستورالعمل‌های وزارت خزانه‌داری آمریکا انجام شده بود و مجموع مبلغ مورد مطالبه حدود ۴۴ میلیون دلار گزارش شده است.

ادامه گزارش در صفحه ۲

فرشید فرحناکیان:
دکترای حقوق نفت و گاز

تصور کنید یک شرکت چند ملیتی برای رعایت تحریم‌های آمریکا، دارایی یک مشتری را مسدود می‌کند؛ اما همان اقدام، چندی بعد، مبنای شکایت علیه آن شرکت در چین می‌شود. یا شرکتی در یک اختلاف تجاری با دو حکم متفاوت در لندن و چین روبه‌رو می‌شود و درمی‌یابد که نادیده گرفتن یکی از آن‌ها، به دلیل وابستگی‌اش به یک بازار بزرگ و زنجیره تأمین حیاتی، هزینه‌ای بسیار سنگین‌تر دارد. این وضعیت دیگر یک سناریوی فرضی نیست. به تدریج به یکی از ویژگی‌های اقتصاد جهانی تبدیل می‌شود.

رقابت آمریکا و چین مدت‌هاست از جنگ تجاری (Trade War) فراتر رفته است. تعرفه‌ها، تحریم‌ها، کنترل صادرات و محدودیت‌های فناوری تنها بخشی از این رقابت‌اند. اکنون لایه عمیق‌تری در حال شکل‌گیری است: رقابت برای گسترش قدرت حقوقی فراسرزمینی (Extraterritorial Legal Power). پرسش دیگر فقط این نیست که کدام کشور بازار بزرگ‌تر، فناوری پیشرفته‌تر یا صادرات بیشتری دارد. پرسش بنیادی‌تر این است: وقتی یک شرکت در چندین حوزه قضایی فعالیت می‌کند و قوانین آن‌ها با یکدیگر تعارض پیدا می‌کنند، باید از قانون چه کسی تبعیت کند؟ همین پرسش، شرکت‌های چند ملیتی را از بازیگران صرفاً اقتصادی به یکی از مهم‌ترین میدان‌های رقابت قدرت‌های بزرگ تبدیل کرده است.

جهانی‌شدن اقتصادی با قانون غیر جهانی

جهانی‌شدن اقتصادی (Economic Globalization) شرکت‌ها را از مرزهای ملی عبور داد. بنگاه‌ها در کشورهای مختلف سرمایه‌گذاری کردند، زنجیره‌های تأمین جهانی ساختند و بازارهای متعددی را به یکدیگر متصل کردند؛ اما در پشت این یکپارچگی اقتصادی، یک تناقض بنیادی باقی ماند: اقتصاد جهانی شد، اما حاکمیت و قانون عمدتاً ملی باقی ماندند. تا زمانی که قدرت‌های بزرگ تلاش نمی‌کردند قوانین خود را فراتر از مرزهایشان اعمال کنند، این تناقض قابل مدیریت بود. شرکت‌ها می‌توانستند قوانین محل فعالیت خود را رعایت کنند و اختلافات را از طریق قرارداد، داوری یا قواعد حقوق بین‌الملل خصوصی حل‌وفصل کنند؛ اما این وضعیت تغییر کرده است. قدرت‌های بزرگ به تدریج قانون را از ابزار تنظیم داخلی به ابزاری برای اعمال نفوذ در خارج از مرزها تبدیل کرده‌اند.

آمریکا سال‌هاست از طریق تحریم‌های ثانویه (Secondary Sanctions)، کنترل صادرات (Export Controls) و دسترسی به نظام مالی خود، بر رفتار شرکت‌ها و بازیگران خارجی

پایان عصر بی‌طرفی شرکت‌های چندملیتی:

جهانی‌شدن در تله تعارض قوانین ملی

فرشید فرحناکیان:
دکترای حقوق نفت و گاز

ادامه از صفحه اول:

این پرونده‌ها نشان می‌دهند که تعارض میان دولت‌ها می‌تواند مستقیماً به فضای حقوقی شرکت‌های خصوصی منتقل شود. موضوع فقط اختلاف‌نظر سیاسی میان واشنگتن و پکن نیست؛ بلکه برخورد دو نظام الزام‌آور حقوقی (Collision of Legal Regimes) است که هر دو می‌کوشند رفتار یک بازیگر اقتصادی را تعیین کنند. شرکت در این میان نه قانون‌گذار است و نه طرف اصلی رقابت ژئوپلیتیک؛ اما باید هزینه انتخاب میان قوانین متعارض را بپردازد.

اهرم سخت و واقعی

اختلاف سامسونگ و ZTE بُعد دیگری از این تحول را نشان می‌دهد. دادگاه‌های لندن و چونگ‌کینگ (Chongqing) در یک اختلاف مربوط به مجوزدهی میان سامسونگ و شرکت چینی ZTE، تصمیم‌های بسیار متفاوتی صادر کردند. دادگاه لندن سامسونگ را ملزم به پرداخت حدود ۳۹۲ میلیون دلار به ZTE دانست، درحالی‌که دادگاه چینی نتیجه‌ای متفاوت گرفت و ZTE را مستحق مبلغی تقریباً دو برابر آن دانست.

اما اهمیت اصلی این پرونده فقط در تفاوت احکام نیست. پرسش مهم‌تر این است که کدام حکم، در عمل، قدرت بیشتری برای تحمیل خود دارد؟ پاسخ این پرسش صرفاً حقوقی نیست؛ اقتصادی نیز هست. اگر یک شرکت در چین سرمایه‌گذاری گسترده، مشتریان فراوان، تأمین‌کنندگان حیاتی یا تولید وابسته به این کشور داشته باشد، نادیده گرفتن حکم یک دادگاه چینی می‌تواند پیامدهایی فراتر از یک اختلاف قضایی داشته باشد.

همین‌جا رابطه میان قانون و قدرت آشکار می‌شود. قدرت یک نظام حقوقی فقط به متن قانون یا حکم دادگاه وابسته نیست؛ به ظرفیت اقتصادی و سیاسی پشت آن نیز وابسته است. این وضعیت را با تعبیر «اهرم سخت و واقعی» (Cold & Hard Leverage) توضیح می‌دهند. چین می‌تواند از اهمیت خود به‌عنوان بازار و تأمین‌کننده کالاهای حیاتی برای افزایش اثر عملی تصمیم‌های حقوقی خود استفاده کند.

شرکت‌ها در خط مقدم رقابت ژئواکونومیک

این تحول، جایگاه شرکت‌های چندملیتی را تغییر می‌دهد. در گذشته، شرکت جهانی می‌توانست خود را نهادی اقتصادی بداند که در فضایی نسبتاً مستقل از رقابت دولت‌ها فعالیت می‌کند. امروز این جدایی به تدریج دشوارتر می‌شود. تحریم یک نهاد، محدودیت صادرات یک فناوری، مسدودکردن دارایی یا انتخاب یک شریک تجاری، دیگر صرفاً تصمیم‌های تجاری نیستند. هر یک می‌تواند پیامدهای ژئوپلیتیک و حقوقی داشته باشند.

به همین دلیل، شرکت‌ها ناچارند ساختارهای پیچیده‌تری برای مدیریت ریسک حقوقی و مقرراتی (Legal and Regulatory Risk Management) ایجاد کنند. مدیران شرکت‌های جهانی باید هم‌زمان چند پرسش را پاسخ دهند: آیا این معامله با تحریم‌های آمریکا سازگار است؟ آیا تبعیت از آن تحریم در چین مشکل حقوقی ایجاد می‌کند؟ آیا استفاده از یک فناوری، شرکت را در معرض کنترل صادرات قرار می‌دهد؟ آیا یک حکم قضایی در یک کشور، فعالیت شرکت را در بازار دیگری تهدید می‌کند؟ این پرسش‌ها نشان می‌دهد که حقوق شرکت‌ها به تدریج به بخشی از مدیریت ریسک ژئوپلیتیک (Geopolitical Risk Management) تبدیل شده است.

ظهور ژئوحقوق

برای توصیف این وضعیت می‌توان از مفهوم ژئوحقوق (Geolegal Power) استفاده کرد. ژئوپلیتیک درباره رابطه قدرت و جغرافیاست. ژئواکونومی درباره استفاده از ابزارهای

اقتصادی برای اهداف سیاسی و راهبردی است. ژئوحقوق، در این معنا، به استفاده از قانون و صلاحیت قضایی برای اثرگذاری بر بازیگران و فعالیت‌های خارج از مرزهای یک کشور اشاره دارد. در چنین نظامی، مرز جغرافیایی دیگر تنها محدوده اثر قدرت دولت نیست. اثر یک دولت می‌تواند از طریق بانک‌ها، بازارها، فناوری، زنجیره‌های تأمین و نظام قضایی به خارج از مرزهای آن گسترش پیدا کند. این همان چیزی است که رقابت آمریکا و چین را از یک منازعه تجاری معمولی فراتر می‌برد. دو قدرت بزرگ در حال رقابت برای تأثیرگذاری بر قواعدی هستند که بازیگران اقتصادی جهانی باید بر اساس آن‌ها عمل کنند.

خطر دوپارگی حقوقی جهان

یکی از پیامدهای بلندمدت این روند، احتمال شکل‌گیری دوپارگی حقوقی (Legal Bifurcation) در اقتصاد جهانی است. تا امروز، بیشتر بحث‌ها بر سر جداسازی فناوری (Technological Decoupling) یا جداسازی اقتصادی (Economic Decoupling) متمرکز بوده‌اند.

اما ممکن است شکاف مهم‌تر در سطح مقررات و قانون شکل بگیرد. شرکت‌ها شاید ناچار شوند فعالیت خود را نه فقط بر اساس بازارهای مختلف، بلکه بر اساس دو محیط حقوقی و مقرراتی متفاوت سازمان‌دهی کنند: یک محیط تحت نفوذ گسترده آمریکا و محیطی دیگر که چین در آن قدرت بیشتری برای اعمال قواعد خود دارد.

این روند هزینه‌های تطبیق (Compliance Costs) را افزایش می‌دهد، ساختار شرکت‌ها را پیچیده‌تر می‌کند و ممکن است به تفکیک زنجیره‌های تأمین، فناوری و حتی ساختارهای حقوقی بنگاه‌ها منجر شود. جهانی‌شدن در این حالت پایان نمی‌یابد، اما یکپارچگی خود را از دست می‌دهد.

قانون به مثابه ابزار قدرت

تحول چین تنها به رقابت اقتصادی محدود نمی‌شود. اکونومیست در مقاله اخیرالانتشار خود (The long arm of the Chinese State) نشان می‌دهد که گسترش قوانین فراسرزمینی با اهداف امنیت داخلی و کنترل سیاسی نیز پیوند خورده است. قوانینی درباره «وحدت قومی»، طرح‌هایی برای جرم‌انگاری انتشار اطلاعات در خارج از کشور که به «منافع عمومی» چین آسیب بزند و پیشنهادهایی برای جمع‌آوری شواهد مربوط به فساد در

نهادهای چینی خارج از کشور، نشان می‌دهند که گسترش قلمرو حقوقی دولت چین فقط به شرکت‌ها و تحریم‌ها محدود نیست. به نظر این مقاله، بخشی از این روند با دغدغه دیرینه حزب کمونیست درباره حفظ ثبات داخلی مرتبط است؛ اما درعین‌حال، بازتاب جاه‌طلبی چین برای شکل‌دادن به محیط خارجی مطابق منافع خود نیز هست. این ترکیب اهمیت ویژه‌ای دارد: قدرت خارجی و کنترل داخلی در حال پیوند خوردن‌اند.

پایان عصر بی‌طرفی

بزرگ‌ترین پیام این تحولات برای شرکت‌های چندملیتی روشن است: فضای فعالیت جهانی دیگر نمی‌تواند برفرض بی‌طرفی سیاسی و حقوقی شرکت‌ها استوار باشد. یک شرکت ممکن است بخواهد صرفاً تجارت کند، اما دولت‌ها از او می‌خواهند انتخاب کند. این انتخاب همیشه آشکار و سیاسی نیست. گاهی در قالب یک تصمیم درباره مسدودکردن حساب، فروش یک قطعه، انتقال فناوری یا اجرای حکم دادگاه ظاهر می‌شود؛ اما نتیجه یکسان است: شرکت باید میان الزامات متعارض قدرت‌های بزرگ مسیر خود را پیدا کند.

از این منظر، رقابت آمریکا و چین وارد مرحله‌ای تازه شده است. این رقابت فقط بر سر تعرفه، ترانه یا سهم بازار نیست. مسئله به این پرسش نزدیک‌تر می‌شود که چه کسی می‌تواند قواعد رفتار دیگران را تعیین کند؟ آمریکا سال‌ها از طریق قدرت مالی، تحریم‌ها و نظام مقرراتی خود به این پرسش پاسخ داده است. چین اکنون با اتکا به بازار، تولید، زنجیره تأمین و قوانین ضدتحریمی، درحال توسعه ظرفیت مشابهی است؛ هرچند با ابزارهایی متفاوت. در میان این دو، شرکت‌های چندملیتی دیگر نمی‌توانند صرفاً تماشاگر باشند. آن‌ها باید تصمیم بگیرند چگونه در جهانی فعالیت کنند که در آن یک اقدام قانونی در یک کشور ممکن است در کشور دیگر به تخلف تبدیل شود. شاید جهانی‌شدن هنوز پایان نیافته باشد؛ اما دیگر نمی‌توان آن را فضایی کاملاً بی‌طرف تصور کرد. شرکت‌ها همچنان جهانی‌اند، اما قدرت‌های بزرگ بیش از گذشته می‌کوشند جهانی‌شدن را با قواعد حقوقی خود شکل دهند و شاید مهم‌ترین نبرد آینده میان واشنگتن و پکن دقیقاً همین باشد: نه فقط اینکه چه کسی اقتصاد جهانی را رهبری می‌کند، بلکه اینکه چه کسی حق دارد قواعد آن را بنویسد.



سازمان شبکه مراکز آبی‌پروری آسیا و اقیانوسیه (NACA):

اهداف، ساختار و نقش آن در توسعه پایدار آبی‌پروری

نسرین بصری کندری - معصومه عسگری

چکیده

آبی‌پروری یکی از مهم‌ترین بخش‌های تولید غذا، اشتغال‌زایی و توسعه ی روستایی در کشورهای آسیا و اقیانوسیه به شمار می‌رود. با توجه به اهمیت این بخش و ضرورت هماهنگی میان کشورهای منطقه، «سازمان شبکه مراکز آبی‌پروری آسیا و اقیانوسیه» با نام اختصاری NACA شکل گرفت. این سازمان در چارچوب یک توافق‌نامه ی بین‌المللی، زمینه ی همکاری میان کشورهای عضو را در حوزه‌هایی مانند توسعه ی پایدار آبی‌پروری، تبادل دانش و تجربه، ارتقای ظرفیت‌های فنی، کاهش فقر و تقویت امنیت غذایی فراهم می‌کند. مقاله ی حاضر با بررسی اهداف، مبانی شکل‌گیری، ساختار و کارکردهای NACA، نقش این سازمان را در پیوند میان توسعه ی اقتصادی، حمایت از جوامع روستایی و حفاظت از منابع طبیعی تحلیل می‌کند. یافته‌ها نشان می‌دهد که NACA صرفاً نهادی فنی نیست، بلکه سازوکاری منطقه‌ای برای هماهنگی سیاست‌ها و تقویت همکاری‌های علمی، اقتصادی و اجتماعی در حوزه ی آبی‌پروری است.

واژگان کلیدی: NACA، آبی‌پروری، توسعه پایدار، امنیت غذایی، کاهش فقر، همکاری منطقه‌ای، آسیا و اقیانوسیه.

۱. مقدمه

آبی‌پروری در بسیاری از کشورهای آسیا و اقیانوسیه نقش مهمی در تأمین مواد غذایی، ایجاد فرصت‌های شغلی و تأمین درآمد جوامع محلی دارد. رشد جمعیت، افزایش نیاز به منابع پروتئینی و فشار بر ذخایر طبیعی آبیان، ضرورت توسعه ی روش‌های علمی و پایدار تولید آبیان را افزایش داده است. در چنین شرایطی، همکاری میان کشورها می‌تواند از طریق انتقال دانش، تبادل تجربه و هماهنگی در سیاست‌گذاری، به افزایش بهره‌وری و کاهش آسیب‌های زیست‌محیطی کمک کند. در پاسخ به این نیاز، شبکه ی مراکز آبی‌پروری آسیا و اقیانوسیه با نام اختصاری NACA ایجاد شد. این سازمان با محوریت همکاری منطقه‌ای، تلاش می‌کند ظرفیت کشورهای عضو را برای توسعه ی آبی‌پروری ارتقا دهد و میان اهداف اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی توازن برقرار کند. بر اساس محتوای ارائه، مرکز فعالیت‌های سازمان در بانکوک، تایلند، قرار دارد و اهداف آن عمدتاً بر توسعه ی آبی‌پروری پایدار، کاهش فقر، ارتقای امنیت غذایی و پشتیبانی از جوامع روستایی متمرکز است.

۲. مبانی شکل‌گیری سازمان NACA

تشکیل NACA را باید نتیجه ی نیاز کشورهای منطقه به ایجاد یک چارچوب مشترک برای همکاری در حوزه ی آبی‌پروری دانست. تفاوت در سطح دانش فنی، امکانات تولید، ظرفیت‌های پژوهشی و شرایط اقتصادی کشورهای منطقه، ضرورت ایجاد شبکه‌ای برای تبادل اطلاعات و هماهنگی را آشکار می‌کرد. توافق‌نامه ی ایجاد شبکه ی مراکز آبی‌پروری آسیا و اقیانوسیه در بانکوک در تاریخ ۸ ژانویه ۱۹۸۸ برای امضا گشوده شد. این توافق‌نامه مبنای حقوقی فعالیت سازمان را تشکیل می‌دهد و موضوعاتی مانند عضویت، تعهدات اعضا، ساختار سازمانی، نحوه ی اجرا و چارچوب همکاری میان کشورهای عضو را مشخص می‌کند.

از منظر حقوقی، توافق‌نامه NACA یک معاهده ی بین‌المللی محسوب می‌شود. بنابراین، همکاری اعضا در این سازمان تنها جنبه ی علمی یا اداری ندارد، بلکه بر یک سند رسمی بین‌المللی استوار است. این امر می‌تواند موجب ثبات بیشتر همکاری‌ها و افزایش تعهد دولت‌های عضو نسبت به برنامه‌های سازمان شود.

۳. اهداف و مأموریت‌های NACA

۱-۳. توسعه ی آبی‌پروری پایدار
مهم‌ترین هدف NACA، کمک به توسعه ی آبی‌پروری پایدار در منطقه ی آسیا و اقیانوسیه است. توسعه ی پایدار

در این حوزه به معنای افزایش تولید بدون وارد کردن آسیب جبران‌ناپذیر به منابع آبی، اکوسیستم‌ها و تنوع زیستی است. آبی‌پروری باید به گونه‌ای برنامه‌ریزی شود که ضمن تأمین نیازهای غذایی و اقتصادی جوامع، از آلودگی آب، تخریب زیستگاه‌ها و مصرف بی‌رویه ی منابع جلوگیری شود. در این زمینه، تبادل روش‌های علمی و تجربه‌های موفق میان کشورهای عضو اهمیت فراوان دارد.

۲-۳. تقویت امنیت غذایی

آبیان منبع مهمی از پروتئین و مواد غذایی هستند. افزایش تولید آبیان می‌تواند به بهبود دسترسی مردم به غذا و کاهش وابستگی به منابع محدود یا واردات کمک کند. NACA با حمایت از توسعه ی علمی و فنی آبی‌پروری، در جهت افزایش دسترسی پایدار به منابع غذایی فعالیت می‌کند.

امنیت غذایی در این چارچوب تنها به میزان تولید محدود نمی‌شود، بلکه کیفیت محصولات، استمرار تولید، دسترسی اقتصادی مردم و حفظ منابع برای نسل‌های آینده را نیز دربرمی‌گیرد.

۳-۳. کاهش فقر و حمایت از جوامع روستایی

بخش مهمی از فعالیت‌های آبی‌پروری در مناطق روستایی و در میان خانوارهای کم‌درآمد انجام می‌شود. به همین دلیل، توسعه ی این بخش می‌تواند نقش مؤثری در ایجاد اشتغال، افزایش درآمد و کاهش فقر داشته باشد.

دسترسی بهره‌برداران محلی به دانش فنی، آموزش و تجربه‌های موفق افزایش یابد. توانمندسازی این جوامع می‌تواند آنان را از مصرف‌کنندگان صرف به تولیدکنندگان فعال و پایدار تبدیل کند.

۴-۳. ارتقای همکاری و تبادل دانش

یکی از کارکردهای اساسی سازمان، فراهم کردن زمینه همکاری میان کشورهای عضو و مراکز تخصصی آبی‌پروری است. این همکاری می‌تواند از طریق تبادل اطلاعات، آموزش، پژوهش مشترک، انتقال فناوری و استفاده از ظرفیت‌های علمی کشورهای منطقه صورت گیرد.

چنین رویکردی از تکرار تجربه‌های ناموفق جلوگیری می‌کند و به کشورها امکان می‌دهد از دستاوردهای یکدیگر در زمینه ی مدیریت، تولید، بهداشت آبیان و حفاظت از محیط زیست استفاده کنند.

۴. ساختار و عضویت در سازمان

بر اساس محتوای ارائه، توافق‌نامه NACA موضوع عضویت کشورها و شرایط مشارکت آنان را مشخص می‌کند. عضویت دولت‌ها در این سازمان از طریق پیوستن به توافق‌نامه ی مربوط صورت می‌گیرد. توافق‌نامه همچنین ظرفیت عضویت وابسته را پیش‌بینی کرده است.

وجود ساختار رسمی، موجب می‌شود روابط میان اعضا بر پایه ی قواعد مشخص انجام گیرد. همچنین، تعیین ارکان، مسئولیت‌ها و شیوه ی اجرای توافق‌نامه، به سازمان امکان می‌دهد برنامه‌های خود را به شکل منظم و هماهنگ دنبال کند.

ساختار NACA را می‌توان مبتنی بر سه عنصر اصلی دانست:

- کشورهای عضو و دولت‌های مشارکت‌کننده؛
 - مراکز و نهادهای تخصصی فعال در حوزه ی آبی‌پروری؛
 - دبیرخانه و سازوکارهای هماهنگ‌کننده ی سازمان.
- این ساختار، ارتباط میان سیاست‌گذاران، مراکز علمی، متخصصان و جوامع بهره‌بردار را تسهیل می‌کند.

۵. کارکردهای منطقه‌ای سازمان

NACA در سطح منطقه‌ای چند کارکرد مهم دارد. نخست، این سازمان بستری برای هماهنگی سیاست‌ها و برنامه‌های کشورهای عضو فراهم می‌کند. دوم، با ایجاد شبکه‌ای از مراکز تخصصی، امکان دسترسی کشورها به دانش و فناوری مناسب را افزایش می‌دهد. سوم، موجب تقویت همکاری میان دولت‌ها،

مراکز پژوهشی و جوامع محلی می‌شود.

فعالیت منطقه‌ای سازمان از این جهت اهمیت دارد که مشکلات آبی‌پروری در کشورهای مختلف، اگرچه دارای ویژگی‌های محلی هستند، در بسیاری موارد ماهیتی مشترک دارند. مسائلی مانند بیماری‌های آبیان، آلودگی آب، کاهش منابع، تغییرات اقلیمی، ضعف زیرساخت‌ها و کمبود دانش فنی، نیازمند همکاری فراتر از مرزهای ملی هستند.

از این منظر، NACA می‌تواند به عنوان یک نهاد هماهنگ‌کننده، ظرفیت کشورها را برای پاسخ‌گویی به مسائل مشترک افزایش دهد.

۶. ارتباط آبی‌پروری با محیط زیست

آبی‌پروری، در صورت مدیریت نادرست، می‌تواند پیامدهای زیست‌محیطی داشته باشد. مصرف بیش از حد منابع آب، تولید پساب، تخریب زیستگاه‌ها و استفاده ی نامناسب از مواد شیمیایی از جمله خطرات احتمالی این فعالیت است. در مقابل، برنامه‌ریزی علمی و استفاده از روش‌های پایدار می‌تواند آثار منفی را کاهش دهد.

توجه به محیط زیست از این جهت اهمیت دارد که موفقیت اقتصادی آبی‌پروری در بلندمدت به سلامت اکوسیستم‌های آبی وابسته است. بنابراین، توسعه ی آبی‌پروری نباید جدا از حفاظت از منابع طبیعی بررسی شود.

NACA با تأکید بر پایداری، زمینه ی آن را فراهم می‌کند که توسعه ی تولید با مدیریت صحیح منابع و رعایت ملاحظات زیست‌محیطی همراه باشد. این رویکرد با اهداف کلی سازمان‌های بین‌المللی حفاظت از محیط زیست نیز هماهنگ است.

۷. اهمیت NACA برای کشورهای منطقه

کشورهای آسیا و اقیانوسیه از نظر اقلیم، منابع طبیعی، میزان توسعه ی اقتصادی و ظرفیت‌های فنی تفاوت‌های زیادی دارند. با این حال، بسیاری از آنان با چالش‌های مشترکی در زمینه ی تأمین غذا، اشتغال روستایی و حفظ منابع آبی مواجه‌اند.

NACA از طریق ایجاد یک شبکه ی منطقه‌ای، به کشورهای عضو امکان می‌دهد از ظرفیت‌های یکدیگر استفاده کنند. کشورهایی که از دانش و فناوری بیشتری برخوردارند، می‌توانند تجربه‌های خود را منتقل کنند و کشورهای کم‌برخوردار نیز می‌توانند از برنامه‌های آموزشی و تخصصی بهره‌مند شوند.

اهمیت سازمان در این است که توسعه ی آبی‌پروری را از یک فعالیت صرفاً اقتصادی به موضوعی چندبعدی تبدیل می‌کند که با امنیت غذایی، کاهش فقر، توسعه ی روستایی و حفاظت از محیط زیست ارتباط دارد.

۸. نتیجه‌گیری

سازمان شبکه مراکز آبی‌پروری آسیا و اقیانوسیه، یا NACA، یکی از نمونه‌های مهم همکاری منطقه‌ای در حوزه ی توسعه ی پایدار است. این سازمان بر اساس یک توافق‌نامه ی بین‌المللی شکل گرفته و با استقرار در بانکوک، چارچوبی برای همکاری کشورهای آسیا و اقیانوسیه در زمینه ی آبی‌پروری فراهم کرده است.

اهداف اصلی NACA شامل توسعه ی پایدار آبی‌پروری، تقویت امنیت غذایی، کاهش فقر، حمایت از جوامع روستایی و ارتقای همکاری‌های علمی و فنی است. تحقق این اهداف، مستلزم مشارکت فعال دولت‌ها، مراکز پژوهشی، نهادهای تخصصی و جوامع محلی است.

بررسی ساختار و مأموریت NACA نشان می‌دهد که این سازمان صرفاً به افزایش تولید آبیان توجه ندارد، بلکه تلاش می‌کند میان تولید اقتصادی، عدالت اجتماعی و حفاظت از منابع طبیعی تعادل ایجاد کند. از این رو، NACA می‌تواند الگویی برای همکاری منطقه‌ای در مدیریت منابع، انتقال دانش و حرکت به سوی توسعه ی پایدار باشد.

- صاحب امتیاز و مدیرمسئول: دکتر منصور مظفری / وکیل پایه یک دادگستری
- آدرس: تهران - خیابان شهید مطهری - ابتدای قائم مقام فراهانی، کوچه ۲۶، پلاک ۱۰
- یزد - بلوار ۲۲ بهمن - ابتدای کوچه اعظم ۱۸ - ۰۹۱۲۸۴۳۷۰۱۸
- تلفن: ۰۹۱۲۲۹۹۱۷۹۶ - ۰۹۱۳۱۵۱۵۲۱۰ - ۸۸۳۲۸۷۴۳ ایمیل: aftab.yz@gmail.com

تحلیل مبانی قرار منع تعقیب در ماده ۲۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری

جرم‌بله، متهم‌نه



جواد درویشوند

دکترای حقوق کیفری و جرم‌شناسی،
وکیل دادگستری



پیمان حاج‌محمودعطار

دکترای حقوق کیفری و جرم‌شناسی
وکیل دادگستری

ادامه از صفحه اول:

۲- دو مبنای اصلی قرار منع تعقیب:

ماده ۲۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری، معیار تصمیم بازپرس پس از ختم تحقیقات را مشخص کرده است. بر اساس این معیار دو وضعیت می‌تواند به صدور قرار منع تعقیب منتهی شود: الف) عمل ارتكابی جرم نباشد: فرض، رفتار مورد شکایت اساساً فاقد وصف کیفری است. ممکن است شخصی رفتار خاصی را به عنوان جرم گزارش کند، اما پس از بررسی مشخص شود که رفتار مذکور با هیچ عنوان مجرمانه‌ای منطبق نیست یا یکی از عناصر قانونی لازم برای تحقق جرم وجود ندارد. در این حالت اساساً جرمی به مفهوم حقوقی آن تحقق نیافته است و بنابراین تعقیب کیفری موضوعیت ندارد.

ب) ادله کافی برای انتساب جرم به متهم وجود نداشته باشد: در این فرض وضعیت کاملاً متفاوت است. ممکن است رفتار مجرمانه واقع شده باشد. عناصر قانونی جرم وجود داشته باشد. بزه دیده و موضوع جرم مشخص باشند. حتی نحوه وقوع جرم نیز تا حدود زیادی روشن باشد؛ اما دلیل کافی برای این که بتوان جرم را به شخص مورد تعقیب منتسب کرد، وجود نداشته باشد. در این جا جرم منتفی نیست؛ بلکه انتساب آن به متهم اثبات نشده است. این همان نقطه‌ای است که اهمیت تفکیک میان «وقوع جرم» و «انتساب جرم» آشکار می‌شود.

۳- فقدان دلیل با عدم کفایت دلیل تفاوت دارد:

در تحلیل ماده ۲۶۵ نباید «فقدان دلیل» را صرفاً به معنای نبود مطلق هرگونه دلیل تلقی کرد. ملاک قانونی، وجود ادله کافی برای انتساب جرم به متهم است. بنابراین ممکن است در پرونده دلایلی وجود داشته باشد، اما مجموع آن‌ها برای ایجاد مبنای کافی جهت انتساب جرم کفایت نکند. برای مثال شخصی متهم به سرقت است و یک نفر علیه او اظهاراتی ارائه می‌کند؛ اما اظهارات مزبور با سایر قرائن و شواهد پرونده سازگار نیست، شاهد شرایط لازم برای اعتبار اظهارات خود را ندارد یا سایر قرائن موجود، انتساب سرقت به متهم را تأیید نمی‌کنند. در چنین وضعیتی صرف وجود یک دلیل به معنای کفایت دلیل نیست. ملاک، تعداد دلایل نیست؛ بلکه ارزش اثباتی و کفایت آنها برای انتساب جرم است.

از همین روماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری نیز از تعبیر «فقدان یا عدم کفایت دلیل» استفاده کرده و آثار متفاوتی برای قرار منع تعقیب ناشی از فقدان یا عدم کفایت دلیل در مقایسه با قرار منع تعقیب به علت جرم نبودن عمل مقرر کرده است.

۴- عدم انتساب؛ نتیجه فقدان یا عدم کفایت دلیل:

در ادبیات حقوقی گاهی از «عدم انتساب جرم به متهم» به عنوان یکی از مبانی قرار منع تعقیب یاد می‌شود. این تعبیر از نظر تحلیلی قابل استفاده است، اما باید توجه داشت که در ساختار ماده ۲۶۵، عدم انتساب در واقع ناظر به فقدان یا عدم کفایت ادله برای انتساب جرم به متهم است. به بیان دیگر قانونگذار نمی‌گوید صرفاً چون «انتساب ثابت نشده» قرار منع تعقیب صادر شود؛ بلکه معیار آن است که ادله کافی برای انتساب جرم به متهم وجود نداشته باشد. بنابراین میان این دو گزاره باید تفاوت گذاشت: «متهم قطعاً مرتکب جرم نشده است» و «ارتکاب جرم توسط متهم با ادله کافی اثبات نشده است» قرار منع تعقیب ناشی از فقدان یا عدم کفایت دلیل، الزاماً متضمن اثبات قطعی بی‌گناهی واقعی متهم نیست؛ بلکه نشان‌دهنده آن است که دلیل لازم برای ادامه تعقیب کیفری وی فراهم نشده است. این تمایز از منظر اصل برائت و نظام ادله کیفری اهمیت فراوان دارد.

۵- اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری و ضرورت اثبات انتساب:

مسئولیت کیفری شخصی است و نمی‌توان صرف وجود یک رابطه میان متهم و بزه دیده یا میان متهم و واقعه مجرمانه، مسئولیت کیفری را به وی منتسب کرد. وجود خصومت، اختلاف مالی، رابطه خانوادگی، شراکت، سابقه اختلاف، حضور در محل وقوع جرم یا حتی داشتن انگیزه، به تنهایی معادل اثبات ارتکاب جرم نیست. برای انتساب کیفری باید میان رفتار مجرمانه و شخص متهم رابطه اثباتی لازم وجود داشته باشد. از همین رو تحقیقات مقدماتی نباید صرفاً معطوف به اثبات این پرسش باشد که آیا جرمی اتفاق افتاده است؟ بلکه باید پاسخ این پرسش نیز روشن شود: چه کسی مرتکب جرم شده است و آیا دلایل موجود برای انتساب جرم به وی کافی است؟ کشف حقیقت در تحقیقات مقدماتی تنها با اثبات وقوع جرم تحقق نمی‌یابد؛ بلکه شناسایی مرتکب واقعی و تفکیک او از شخصی که صرفاً مورد اتهام قرار گرفته است نیز بخشی از فرآیند کشف حقیقت است.

۶- بازپرس نمی‌تواند خلأ اثباتی را با ظن و احتمال جبران کند:

پس از انجام تحقیقات لازم و اعلام کفایت و ختم تحقیقات، بازپرس مکلف است مطابق ماده ۲۶۴ قانون آیین دادرسی کیفری، تصمیم مقتضی را اتخاذ کند. ماده ۲۶۵ نیز معیار این تصمیم را مشخص کرده است. صورت منطقی این ماده را می‌توان چنین خلاصه کرد: عمل جرم است + ادله کافی برای انتساب وجود دارد + قرار جلب به دادرسی. اما: عمل جرم نیست یا ادله کافی برای انتساب جرم به متهم وجود ندارد قرار منع تعقیب.

بنابراین در فرضی که وقوع بزه احراز شده ولی ادله کافی برای انتساب آن به متهم وجود ندارد، صرف احتمال، ظن، سوءظن، انگیزه یا وجود رابطه میان متهم و بزه‌دیده نمی‌تواند جایگزین دلیل شود. وجود جرم خلأ موجود در ادله انتساب را جبران نمی‌کند.

۷- ماده ۲۷۸؛ اهمیت علت صدور قرار منع تعقیب:

اهمیت این تفکیک در ماده ۲۷۸ قانون آیین دادرسی کیفری نیز آشکار می‌شود. قانونگذار میان قرار منع تعقیب ناشی از جرم نبودن عمل و قرار منع تعقیب ناشی از فقدان یا عدم کفایت دلیل تفاوت قائل شده است. چنان چه قرار منع تعقیب به علت جرم نبودن عمل ارتكابی صادر و قطعی شود، تعقیب مجدد متهم به همان اتهام امکان‌پذیر نیست. اما در صورتی که قرار منع تعقیب به علت فقدان یا عدم کفایت دلیل قطعی شده باشد، قانونگذار در شرایط مقرر، امکان تعقیب مجدد را در صورت کشف دلیل جدید پیش‌بینی کرده است. این تفاوت از نظر مبنای تصمیم‌گیری بسیار معنادار است. در فرض نخست قانونگذار اساساً رفتار را جرم نمی‌داند؛ بنابراین موضوعی برای تعقیب مجدد وجود ندارد. اما در فرض دوم ممکن است جرم واقع شده باشد و حتی مرتکب واقعی نیز وجود داشته باشد، ولی در زمان رسیدگی، دلیل کافی برای انتساب آن به متهم در اختیار مقام قضایی نبوده است. از این منظر می‌توان گفت منع تعقیب به علت جرم نبودن عمل، نفی وصف کیفری رفتار است؛ اما منع تعقیب به علت فقدان یا عدم کفایت دلیل، نفی کفایت ادله انتساب در وضعیت موجود است.

۸- قرار منع تعقیب به معنای انکار وقوع جرم نیست:

یکی از آثار مهم این تفکیک آن است که نباید هر قرار منع تعقیب را به معنای «وقوع نداشتن جرم» تفسیر کرد. ممکن است در یک پرونده، تحقیقات قضایی به این نتیجه برسد که جرم واقع شده است، اما انتساب آن به متهم اثبات نشده است. برای مثال در پرونده جعل ممکن است کارشناسی، اصالت سند و وقوع جعل را تأیید کند، اما هیچ دلیل کافی وجود نداشته باشد که نشان دهد

شخص مورد شکایت مرتکب جعل شده است. در چنین پرونده‌ای نمی‌توان از عدم اثبات انتساب نتیجه گرفت که «اصلاً جعلی اتفاق نیفتاده است. موضوع قرار منع تعقیب، در این فرض، شخص متهم و امکان انتساب جرم به او است، نه لزوماً اصل وقوع رفتار مجرمانه. این نکته در تحلیل قضایی پرونده‌ها نیز اهمیت دارد؛ زیرا گاه میان «منع تعقیب متهم» و «منتفی بودن اصل جرم» خلط می‌شود.

۹- تفاوت عدم انتساب با برائت:

تفاوت دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، تمایز میان عدم کفایت ادله برای انتساب در مرحله تحقیقات مقدماتی و صدور حکم برائت پس از رسیدگی دادگاه است. قرار منع تعقیب در مرحله تحقیقات مقدماتی صادر می‌شود و ممکن است ناشی از آن باشد که دلایل موجود برای عبور از مرحله تحقیق و ارسال پرونده برای رسیدگی قضایی کافی نیست. اما حکم برائت، نتیجه رسیدگی دادگاه و ارزیابی ادله در مرحله دادرسی است. در هر دو وضعیت، اصل برائت و ضرورت اثبات مسئولیت کیفری متهم نقش اساسی دارند، اما نباید این دو نهاد را از نظر مرحله دادرسی و آثار حقوقی یکسان دانست. به همین دلیل عبارت دقیق‌تر درباره قرار منع تعقیب ناشی از فقدان یا عدم کفایت دلیل این است: انتساب جرم به متهم با ادله کافی اثبات نشده است. نه اینکه لزوماً بی‌گناهی متهم اثبات شده است.

۱۰- سه وضعیت متفاوت در برابر بازپرس:

باتوجه به ماده ۲۶۵ می‌توان وضعیت پرونده را در سه حالت تحلیلی از یکدیگر تفکیک کرد: در وضعیت نخست رفتار اساساً جرم نیست در این حالت وصف مجرمانه رفتار وجود ندارد. نتیجه این که قرار منع تعقیب در وضعیت دوم جرم واقع شده، اما دلیل کافی برای انتساب آن به متهم وجود ندارد. در این حالت اصل وقوع جرم ممکن است احراز شده باشد، اما انتساب آن به متهم اثبات نشده یا ادله موجود برای آن کافی نیست. در نتیجه قرار منع تعقیب. در وضعیت سوم جرم واقع شده و ادله کافی برای انتساب آن به متهم وجود دارد در این حالت هر دو شرط لازم برای ادامه فرآیند کیفری فراهم است: رفتار، جرم است. ادله کافی برای انتساب جرم به متهم وجود دارد. در نتیجه قرار جلب به دادرسی. این تفکیک نشان می‌دهد که «وقوع جرم» به تنهایی دروازه ورود پرونده به مرحله دادرسی نیست؛ بلکه انتساب مستند و کافی جرم به متهم نیز شرط اساسی آن است.

نتیجه‌گیری:

در تحقیقات مقدماتی باید میان وقوع جرم، وصف مجرمانه رفتار و انتساب جرم به متهم تفکیک کرد. ماده ۲۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری بر همین مبنا دو وضعیت را در برابر بازپرس قرار داده است: اگر عمل ارتكابی جرم نباشد یا اگر ادله کافی برای انتساب جرم به متهم وجود نداشته باشد، قرار منع تعقیب صادر می‌شود. بنابراین صرف احراز اینکه «جرمی اتفاق افتاده است» برای ادامه تعقیب شخصی که به عنوان متهم معرفی شده، کافی نیست. در واقع ممکن است جرم واقع شده باشد؛ اما متهم، مرتکب آن نباشد یا دست کم ارتکاب جرم توسط او با ادله کافی اثبات نشده باشد. از همین رو تحقیقات مقدماتی باید از دو مرحله اثباتی عبور کند: نخست، احراز وقوع و وصف مجرمانه رفتار؛ دوم، احراز انتساب آن رفتار به متهم. اگر مرحله نخست محقق شود ولی مرحله دوم با ادله کافی احراز نشود، ادامه تعقیب کیفری با معیار مقرر در ماده ۲۶۵ سازگار نیست. در چنین وضعیتی، صدور قرار منع تعقیب نه به معنای انکار وقوع جرم، بلکه به معنای فقدان یا عدم کفایت دلیل برای انتساب جرم به شخص مورد تعقیب است و شاید بتوان عصاره این بحث را در یک جمله خلاصه کرد: در حقوق کیفری، اثبات این که «جرمی واقع شده است» با اثبات اینکه این متهم مرتکب آن جرم شده است» دو امر متفاوت است؛ اولی بدون دومی، برای ادامه تعقیب کافی نیست.